به مناسبت ۲۰ دی، یکصد و شصت و چهارمین سالروز شهادت میرزاتقی خان امیرکبیر

دوراهی نوسازی درون‌زا و برون‌زا

■ محمد توحیدی چافی* ■

میرزامحمدتقی خان امیرکبیر فرزند کربلایی قربان بیگ فراهانی در سال ۱۲۲۲ ق در هزاوه فراهان از توابع اراک (سلطان‌آباد پیشین) متولد شد. کربلایی قربان پدر امیرکبیر در دستگاه میرزا عیسی (میرزا بزرگ) پدر میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام سمت آشپزی داشت. مادر امیرکبیر فاطمه‌سلطان دختر استاد شاه محمدبنا از اهالی فراهان بود. میرزا محمدتقی خان به خاطر هوش و استعداد کم‌نظیرش از همان دوران نوجوانی مورد توجه میرزابزرگ و سپس قائم‌مقام فراهانی قرار گرفت و به ترتیب به سمت منشی‌گری آن دو دست یافت و به سرعت مورد توجه قائم‌مقام و عباس میرزا نایب‌السلطنه قرار گرفت. اولین تجربه سیاسی میرزامحمدتقی خان همراهی خسرومیرزا فرزند نایب‌السلطنه و هیات همراه او در سفرش به روسیه تزاری بود. این سفر به‌دنبال قتل گریبایدوف وزیر مختار روسیه در تهران و در شوال ۱۲۴۴ و به منظور عذرخواهی از واقعه قتل گریبایدوف صورت گرفت. میرزاتقی خان طی سال‌های آتی بیش‌ازپیش در انجام امور دیوانی و... لیاقت و شایستگی نشان داد و در اواخر دوران سلطنت فتحعلی‌شاه در دستگاه محمدخان زنگنه امیرنظام و پیشکار آذربایجان وارد خدمت شد. چند سال بعد و در ۱۲۵۳ ق میرزا محمدتقی وزیر نظام آذربایجان شد. میرزا محمدتقی که اینک به امیرنظام ملقب شده بود در ۱۶ شوال ۱۲۵۳ به همراه ناصرالدین میرزا ولیعهد عازم روسیه شد و در ارمنستان (ایروان) با نیکلای اول تزار روسیه ملاقات کرد. از مهم‌ترین مأموریت‌های سیاسی امیرنظام در دوران سلطنت محمد شاه ریاست نمایندگی دولت ایران در کمیسیون صلح ارزنه‌الروم بود که به‌عنوان «وکیل تام‌الاختیار» ایران در ماه صفر ۱۲۵۹ آغاز شد و به‌رغم تمام مشکلاتی که بروز کرد پس‌از ۴ سال که از اقامت امیرکبیر در عثمانی سپری می‌شد قرارداد صلح مطلوبی با عثمانی به امضا رسید. پس از عقد قرارداد صلح در ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ امیرنظام سخت مورد تشویق و تفقد محمدشاه قرار گرفت. امیرنظام که از سال‌ها قبل با ناصرالدین میرزا الفت و نزدیکی پیدا کرده بود پس از فوت محمدشاه مقتدرانه مقدمات و اسباب بر تخت نشستن ناصرالدین شاه را فراهم آورد و در ۱۴ شوال ۱۲۶۴ سلطنت ناصرالدین شاه را اعلام کرد. امیرنظام که با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه منصب صدراعظمی یافته بود در ۲۲ ذی‌قعده ۱۲۶۴ علاوه بر لقب امیرنظامی به القاب امیرکبیر اتابک اعظم نیز مفتخر شد. امیرکبیر مدت کوتاهی پس از صدارت اصلاحات سیاسی، امنیتی، مالی، اقتصادی و فرهنگی‌اش را آغاز کرد و در این میان ایجاد امنیت و پایان دادن به شورش‌ها و یاغی‌گری‌ها و نیز اصلاحات مالی و جلوگیری از اجحافات پیدا و پنهان صاحبان قدرت و نفوذ را در اولویت برنامه‌های خود قرار داد و مدت کوتاهی پس از صدارت نشان داد که قصد دارد از نفوذ و دخالت بیگانگان (روس و انگلیس) در امور مختلف کشور بکاهد. از جمله اقدامات مهم امیرکبیر پایان دادن و سرکوب شورش محمدحسن خان سالار فرزند الله‌یارخان آصف‌الدوله در خراسان (در نوروز ۱۲۶۶ق) بود. در همان حال امیرکبیر ضمن نظم بخشیدن بر امور دستگاه سلطنت و حکومت و کنترلی که بر اعمال و رفتار دیوانیان، شاهزادگان، خاندان سلطنت، رجال و صاحبان قدرت و... اعمال می‌کرد اصلاحات گسترده‌ای در امور اداری کشور به عمل آورد و با ریشه‌کن کردن بسیاری از مفاسد اداری و مالی در اداره امور کشور نظمی نو پدید آورد؛ بگذریم از اینکه اقدامات اصلاحی امیرکبیر برخی از مهم‌ترین دیوانیان و صاحبان نفوذ و قدرت را با او دشمن کرد. از دیگر اصلاحات امیرکبیر بازسازی ارتش و قشون و پایه‌گذاری نظمی نو در نیروی نظامی کشور بود. آگاهان و ناظران امور در همان روزگار از سازمان نظامی جدیدی که امیرکبیر پایه‌گذاری کرد سخت تمجید و تحسین می‌کنند. از دیگر اقدامات امیرکبیر ایجاد چاپارخانه، تذکره‌خانه (اداره گذرنامه)، بنای بازار و تیمچه و سرای امیر در تهران، تأسیس سازمان اطلاعاتی- جاسوسی و خبررسانی و خفیه‌نویسی بود که در دوران صدارت او بسیار کارآمد عمل می‌کرد. امیر کبیر همچنین تلاش‌های بسیاری برای اصلاحات قضایی و به‌تبع آن از میان برداشتن رسم بست‌نشینی انجام داد که در موارد بسیار، روندی انحراف‌آمیز یافته بود. تجربه مرگ امیر بعدها در باور نوخواهان تأثیر شگرفی گذاشت. یعنی به آنها آموخت بدون تغییر اساسی در شیوه حکومتداری و مشخصاً بدون قانون مدونی که از قدرت شاه کاسته و به نقش مردم و فرهیختگان بیفزاید و بدون عدالت‌خانه و پارلمان و قانون اساسی و آزادی نمی‌توان «نوسازی» حقیقی را در جامعه ایران پایه‌ریزی کرد. میرزا تقی‌خان امیرکبیر را باید متأثر از مکتب قائم‌مقام‌ها (میرزاعیسی و میرزاابوالقاسم) برای نوسازی در ایران برشمرد. مکتبی که نوسازی را براساس عدم اعتماد به بیگانه، در عین بهره‌گیری از تجربه‌های علمی و فنی اروپا و ممالک شرقی و حفظ استقلال و جلوگیری از نفوذ و توسعه‌طلبی قدرت‌های بیگانه، به‌خصوص روس و انگلیس در ایران، جایز می‌شمرد. امیرکبیر یکی از پیشگامان نوسازی ایران با تکیه بر استقلال و اندیشه داخلی و بدون وابستگی سیاسی به قدرت‌ها به‌شمار می‌رود. براساس این اندیشه، علم میراث مشترک بشری است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان در عین برخورداری از تجربه ترقی دیگران و با تکیه بر امکانات داخلی، از وابستگی سیاسی به آنها دور ماند. نماد این قدرت‌ها در دوره امیرکبیر، روس و انگلیس بودند که همواره در رقابت با هم، در پی گسترش نفوذ خود در ایران برمی‌آمدند. روشی که امیرکبیر متأثر از قائم‌مقام در پیش گرفته بود، بعدها «موازنه منفی» نام گرفت. اوج این استراتژی در دوره مصدق و در جریان ملی شدن صنعت نفت به وقوع پیوست.

■ **ماهیت نوسازی امیرکبیر**

امیرکبیر همان‌گونه که اشاره شد، محصول دیوان‌سالاری سنتی در ایران بود که از سوی وجدان بیدارشده معدودی رجال، در جریان شکست ایران از روس‌ها مأموریت یافته بود ۳ دهه پس از آن سؤال تاریخی و تأمل‌برانگیز عباس‌میرزا از ژوبر نماینده فرانسه در خصوص علل ناکامی ایرانی‌ها، «نوسازی» در ایران را برای غلبه بر همه عقب‌ماندگی‌های ایرانیان مورد آزمون قرار دهد.[1] آنچه بر سر امیر و قصه اصلاحات و نوسازی وی آمد، پاسخ هوشمندانه و بی‌گفت‌وگویی است که تاریخ به مردم ایران هدیه داد تا همچون چراغی فروزان پیش چشم گیرند. روش نوسازی امیرکبیر بر پایه مؤلفه‌های محافظه‌کارانه در ایران بود. هنوز فلسفه غربی نوسازی در ایران به‌درستی شکل نگرفته بود. گویی ۵۰ سال دیگر زمان لازم بود تا نظریه‌پردازان از اروپا بازگردند و نیز رواج جراید و آشنایی با روسیه و برخی مظاهر تمدن جدید، باعث شود فکر رهایی ایران از طریق تغییر در شیوه حکومتداری به وجود آید. آیا هنوز زمان آن نرسیده بود که امیرکبیر نیات درونی خود را برای تغییر شیوه حکومتداری به جامعه عوام‌زده و استبدادزده آن روزگار ایران ارائه دهد؟ آیا تأکید امیرکبیر بر ترجمه جراید غربی در ایران در جهت آگاه کردن مردم از حقوق خود بود؟ حقیقت این است که این اقدامات امیر، سرانجام چنین نتیجه‌ای را در سرنوشت سیاسی ایرانیان برجای گذاشته است، اگرچه ظاهر امر و شدت و حدتی که امیر در به کرسی نشاندن اصلاحاتش به کار می‌گیرد، این نظریه را به ذهن متبادر می‌کند که اندیشه رشد ایران براساس شیوه‌های جدید حکومتداری هنوز در تفکرات امیر شکل نگرفته است. تندی امیر تا جایی است که می‌کوشد حتی شاه جوان را تحت تأثیر تسلط و تمرکز خود قرار دهد. امیرکبیر به فکر رشد ایران بود اما آنچه وی را به مبارزه با ساختارهای پوسیده دیوانسالاری و درباری واداشته بود، تنها از طریق الگوبرداری از ترقی اروپا نبود، بلکه نفس وجود دوایر پوسیده و عقب‌مانده‌ای بود که حتی براساس روند طبیعی ایران تکامل نیافته و حتی با معیار حکومت‌های اقتدارگرا رشد نیافته بود و چه‌بسا اندک نظم و نسق حاکم بر روزگار صفویه و زندیه کریمخانی را نیز از دست داده بود. بر همین اساس است که برخی را عقیده بر آن است: اصلاحات امیرکبیر بیشتر به این منظور بوده که کار سازمان‌های جدید را بهتر کند، نه اینکه وظایف آنها را تغییر دهد یا سازمان‌های جدیدی را پدید آورد و حتی هدف امیرکبیر از اصلاحات را پیشبرد دولت دانسته‌اند تا بتواند زندگی ملت را به‌نحو مؤثری زیر نظارت بگیرد.[2] مروری بر اقدامات اصلاحی امیرکبیر، آشکارا نمایان می‌کند که بیشتر اقدامات و اصلاحات وی قبل از آنکه تقلیدی کورکورانه از غرب باشد، مبارزه با ناهنجاری‌های داخلی و مفسده‌هایی بوده که در طول قرن‌ها، در فرهنگ این سرزمین جای‌گیر بود و موانعی جدی را در راه نوسازی و ترقی در ایران ایجاد کرده بود. فلسفه ترقی ایران در اندیشه او با آنچه در اروپا می‌گذشت و با آنچه سال‌ها بعد در ذهن سپهسالار و نیز برخی نظریه‌پردازان الگوهای ترقی در ایران همچون آخوندزاده، طالبوف، ملکم و دیگران می‌گذشت، تفاوت ماهوی داشت. امیرکبیر مانند متأخرین به راه غرب برای نوسازی ایران اعتماد نداشت. مواردی همچون «مبارزه با رشوه‌خواری، پیشکش دادن ایالات به حکام و دیوانیان و سیورسات لشکریان، تملق، جلوگیری از اعطای القاب و عناوین، مدیحه‌سرایی، هرزگی، لوطی‌بازی، قداره‌کشی، عربده‌کشیدن مستانه، قمه‌زنی، پاک کردن پخچال‌ها از آلودگی، سنگ‌فرش کردن کوچه‌ها، جمع کردن گداها، جاری کردن نهر کرج به تهران، تأسیس قراولخانه، مرمت بناهای تاریخی، بستن چندین سد بر رودخانه‌ها برای رونق کشاورزی، افزودن صادرات، محدود کردن واردات، مبارزه با کهنه‌پرستی، اصلاح مرثیه‌های سست و سخیف مذهبی، حمایت از حقوق اقلیت‌های مذهبی»[3] و ده‌ها کار عام‌المنفعه دیگر را می‌توان به‌عنوان شاهد مثال ذکر کرد که اصلاح آنها نیاز به الگوبرداری از کشورهای اروپایی و شرقی را طلب نمی‌کند، اگرچه ممکن است و چه‌بسا جز این نباشد که فکر اصلاح و ترقی در این زمینه‌ها از مقایسه شوربختی‌های کشور با رفاه همسایگان در جریان سفر به روسیه و اقامت به نسبت طولانی در عثمانی در ذهن هوشمند امیر جرقه خورده باشد. در کنار این اصلاحات بومی البته بودند اقدامات و اصلاحاتی که قطعاً محرک آنها، آشنایی وی با ترقی و نوسازی‌های اروپا و شناخت و آگاهی وی از این مساله بوده که باید در آن زمینه‌ها از ترقیات ممالک مترقی بهره‌برداری شود. «تأسیس دارالفنون، پست جدید، آبله‌کوبی، تأسیس بیمارستان دولتی و استخدام استادان قابل برای دارالفنون، ترجمه کتاب‌های اروپایی، تأسیس چاپخانه و راه‌اندازی روزنامه، ترجمه روزنامه‌های فرنگی، رواج صنعت، استخراج معادن، ارسال بلندپروازانه محصولات ایرانی به نمایشگاه‌های خارجی و...» اقداماتی است که نگاه امیرکبیر به مدرنیزاسیون متأثر از ترقی در اروپا را به اذهان متبادر می‌کند.[4] تأکید امیرکبیر حتی در اینگونه نوسازی‌های متأثر از ممالک مترقی، خوداتکایی و خودکفایی و بیشتر در جهت نوسازی دوایر دولتی برای جلوگیری از فساد و از بین بردن موانعی بود که در راه ترقی ایران قرار داشت. امیرکبیر با جامعه‌ای روبه‌رو بود که به‌لحاظ فرهنگی نیز آمادگی پذیرش اینگونه نوسازی‌ها را نداشت. بنابراین وجه همت اصلی امیرکبیر نوسازی‌های فرهنگی بود و درست در همین عرصه بود که مقاومت‌های زیادی را تجربه کرد. مقایسه تفاوت شیوه نوسازی وی با بسیاری از اصلاح‌طلبان، از اتکای وی به داخل حکایت دارد. به این معنی که وی هیچ‌گاه به دنبال شبیه‌سازی ایران به ممالک مترقی نبود بلکه تنها می‌خواست با ترقی ایران و نوسازی اداری، فرهنگی و رفاهی، به گوشه‌هایی از آلام مردم سرزمینش پایان دهد و از این راه به مملکت محروسه ایران، نظم و نسقی بسزا بخشد. به تعبیر کنت گوبینو، دیپلمات فرانسه در ایران، «امیرکبیر می‌خواست عظمت دیرینه کشورش را بازگرداند.»[5] امیرکبیر اگرچه در شیوه مدرنیزاسیون کشور نگاه به غرب داشت و می‌دانست که چاره‌ای جز بهره‌گیری از رشد فنی اروپا ندارد اما فلسفه ترقی ایران در اندیشه او با آنچه در اروپا می‌گذشت و با آنچه سال‌ها بعد در ذهن سپهسالار و نیز برخی نظریه‌پردازان الگوهای ترقی در ایران همچون آخوندزاده، طالبوف، ملکم و دیگران می‌گذشت، تفاوت ماهوی داشت. امیرکبیر از یک‌سو مانند متأخرین به راه غرب برای نوسازی ایران اعتماد نداشت. از سوی دیگر، دولت چنانکه در ذهن اصلاح‌طلبان پس از وی شکل گرفته بود و تشکیلاتی مستقل‌تر از حکومت و نظام سیاسی بود، در ذهن امیرکبیر شکل نگرفته یا به دلیل شرایط زمانه‌اش، مجال ظهور پیدا نکرده بود. اقدامات امیرکبیر در نوسازی پایه‌های کشور از مسیر سلطنت می‌گذشت تا جایی که می‌کوشید خود ناصرالدین‌شاه را سلسله‌جنبان و محور اصلاحات و نوسازی در ایران قرار دهد. فشار جسورانه امیر به شاه جوان برای آشنایی با کشورداری و دوری از تنبلی، در همین راستا بود. امیرکبیر اگرچه جان خود را در راه همین فشارها گذاشت اما گویی در همراه کردن ناصرالدین‌شاه با اصلاحات موفق شده بود که ناصرالدین‌شاه «نوسازی» را چون هوسی شاهانه، همواره با خود همراه داشت. چنانکه هرازگاهی تب این نوسازی در جان اقتدارگرای شاه شعله‌ور می‌شد، ولی همین که با ماهیت کاهنده قدرت آن از مقام سلطنت مواجه می‌شد، آب سردی بر آتش زبانه‌کشیده‌اش می‌زد و باز به رجال سنتی و دیوانسالاران محافظه‌کار و متملقان چاکر آستانش پناه می‌برد تا به گرمای تملق، قبله عالمش بخوانند و تنها راه نجات کشورش بنامند! اوج این فرازوفرود را باید در اعلام صدارت سپهسالار و پس از مدت کوتاهی، در فرمان عزل وی رصد کرد.[6] اینکه امیر می‌کوشید ناصرالدین‌شاه را محور نوسازی و اصلاحات خود قرار دهد، امری است که با اقتدارطلبی و حکومت فردی شاه قابل جمع نبود و چنانکه می‌بینیم، امیرکبیر خود سرانجام قربانی این استراتژی شد. اگرچه به نظر می‌رسد شرایط زمانه و ترس از تهدیدات درباریان و توطئه منفعت‌جویان به امیرکبیر اجازه نمی‌داد حتی نظریه عبور از سلطنت مطلقه را برای نوسازی کشور در ذهن خود بررسی کند اما به هر حال، همین اقدام، ماهیت «نوسازی» و اصلاحات مدنظر وی را با رجال روشنفکر پس از خود، که به نسخه کاملاً غربی برای نوسازی اعتقاد داشتند، متفاوت می‌نماید. حقیقت این است که نباید از امیرکبیر انتظار داشت همچون روشنفکران ۳ دهه پس از خود بیندیشد؛ آن هم امیرکبیری که خود در شکل‌گیری اندیشه‌های ترقی‌خواهانه آنان همچون یک الگو نقش‌آفرینی کرده بود. امیرکبیر خود به همین شیوه حکومتداری استبدادزده تعلق داشت و اساساً نمی‌توانست هیچ کوششی برای دخالت دادن طبقه متوسط در اداره حکومت به خرج دهد. او تنها در اندیشه اصلاح امور برای کاستن از آلام مردم و نظم و نسق دادن به مقام سلطنت با همان شیوه دیوانسالاری قدیم بود اما همان‌گونه که اشاره شد، وی را باید با در نظر گرفتن محدودیت‌های زمانه‌اش سنجید. نه مردم زمانه‌اش آنقدر آگاه بودند که او بتواند به مشارکت آنها دل خوش کند و نه بستری که به ساختن امیرکبیر کمک کرده بود، چنین امکانی را به جامعه ایران می‌بخشید اما در نتیجه تفکرات وی، قدم‌های بعدی خودبه‌خود برداشته شد. مروری بر اقدامات اصلاحی امیرکبیر، آشکارا نمایان می‌کند که بیشتر اقدامات و اصلاحات وی قبل از آنکه تقلیدی کورکورانه از غرب باشد، مبارزه با ناهنجاری‌های داخلی و مفسده‌هایی بوده که در طول قرن‌ها در فرهنگ این سرزمین جای‌گیر بود و موانعی جدی را در راه نوسازی و ترقی در ایران فراهم آورده بود. همان دانشجویان برگشته از اروپایی که به همت وی و عباس‌میرزا به غرب رفته و با ترقی اروپا آشنا شده بودند، فروپاشیدگی سیستم پوسیده داخلی را آشکارتر نمودند بنابراین چنانکه برخی می‌پندارند با مرگ امیرکبیر اصلاحات وی در خاک مدفون نشد بلکه باعث فراگیر شدن این اندیشه در سراسر ایران و نفوذ آن در میان مردم و روحانیون شد؛ همان‌ها که نقش مهمی را در گسترش اندیشه مشروطه‌خواهی ایرانیان به‌عهده گرفتند و آن را به سرانجام رساندند. دکتر داریوش رحمانیان قتل امیرکبیر را در حافظه تاریخی ما به موتور محرکه فکر اصلاحات تشبیه می‌کند و گرایش ناصرالدین‌شاه و «نوسان» وی میان استبداد و از سویی دیگر، اصلاحات و تجددخواهی و نوخواهی را نشان عذاب وجدان وی ارزیابی می‌نماید.[7] ناصرالدین‌شاه نیز چون امیرکبیر به دنبال آن شیوه از اصلاحات بود که شالوده سلطنت و قدرت وی را زیر سؤال نبرد؛ یعنی در پی سازگاری سلطنت با نوسازی بود. اقدام وی در جهت تأسیس «مجلس مشورت‌خانه» بدون تدوین قانونی جامع همچون دوران مشروطه، کاریکاتوری بود که پارادوکس‌های وجودی سازگاری سلطنت مطلقه و نوسازی را به تصویر می‌کشید. نکته دیگری که نشان می‌دهد امیرکبیر در پی شبیه‌سازی ایران به ممالک پیشرفته اروپا نبوده را باید در اعتقادات وی جست‌وجو کرد. امیرکبیر اگرچه با روشن‌بینی و جهان‌بینی انسانی‌اش، از شنیدن آزار و اذیت‌های اقلیت‌های دینی به‌شدت برمی‌آشفت و از فشار متعصبین برای تغییر مذهب آنها می‌کاست و دستور برخورد صادر می‌کرد،[8] اما خود مسلمانی معتقد بود و ذاتاً نمی‌توانست به نسخه‌های کاملاً اروپایی و عرف‌گرایانه اروپایی «نوسازی» تن در دهد. تقید امیر به اعمال مذهبی در نامه‌هایی که به شاه می‌نویسد مشهود است؛ جایی که می‌نویسد: «احوال این غلام را استحضار فرموده بودید، از تصدق سر قبله عالم روحنا فداه خوب است. در بالاخانه به قدر یک ساعت مشغول قیام و قعود هستم».[9] امیرکبیر در نوسازی و اصلاحات خود، از روشی بهره می‌گیرد که ویژه جوامع شرقی بویژه جوامع استبدادزده است، نه جوامع عرف‌گرای اروپای غربی آن روزگار! وی با توجه به طبقه‌ای که به آن تعلق داشت، به نوسازی ایران با خصلت نخبه‌گرایان و از بالا به پایین توجه کرد، بی‌آنکه از چنین نظریاتی الگوبرداری کرده باشد. وی کوشید از همین طریق به مبارزه با فساد بپردازد. در حالی که عملاً به همین طبقات اجتماعی وابسته بود و با آگاهی از چنین وابستگی‌ای بود که برای رهایی از تهمت «گدازادگی» که همواره دشمنانش علیه او علم می‌کردند، به ازدواج با عزت‌الدوله، تنها خواهر شاه، تن داده بود. تهمتی حاصل خشم غلیان‌کرده قاجارها که می‌خواست امیر را از اقداماتی که در ذهن داشت بازدارد.[10] واتسن در این‌باره می‌نویسد: «امکان نداشت نجبای دیرین کشور، زیر بار قوانینی بروند که به‌وسیله فردی فاقد نسب خانوادگی وضع شده بود.»[11]

■ **نتیجه**

امیرکبیر نخستین کسی نبود که به ضرورت نوسازی و اصلاحات برای جبران عقب‌ماندگی‌های ایران پی برده باشد اما قطعاً نخستین کسی بود که نوسازی و اصلاحات را در شرایط آن روزگار ایران در معرض آزمون جدی قرار داد. نگاه امیر به توسعه درون‌زا یا نوسازی و اصلاحات با تکیه بر موجودیت داخلی، گذشته از اینکه به شخصیت مستقل، آگاه و عقاید و باورهای شرقی، ایرانی و دینی او بستگی داشت، محصول شرایط حاکم بر زمانه و در نتیجه آماده نبودن بسترهای لازم در سلطنت، الیگارشی حاکم و مردم و سایر نیروهای تأثیرگذار در کشورداری نیز بود. نگاه از بالا به نوسازی و اصلاحات و کم‌توجهی به پتانسیل‌های موجود در میان نخبگان هم‌عقیده‌اش و نیز عدم تلاش در همراه کردن مردم و نیز رجالی که اقداماتش منافع آنها را به چالش کشیده بود، راهی نیست که اروپا در راه نوسازی پیش گرفته باشد؛ اگرچه شباهت‌هایی با راه روسیه و عثمانی آن روزگار، یعنی همان کشورهایی که امیر سفرهایی به آنها داشته است را می‌توان در اقدامات او ملاحظه کرد. حقیقت این است که نگاه امیر حداقل در حوزه عملکردی و دولت‌مداری به مقوله نوسازی از مسیر سنت‌های حاکم می‌گذشت؛ چراکه هنوز بسترهای فرهنگی لازم برای شعارهایی که سال‌ها بعد در رساله‌ها و روزنامه‌های دگراندیشان و اصلاح‌طلبان مطرح شد، همچون قانون جدید، عدالتخانه و پارلمان، مشروطه و غیره فراهم نبود. نیمی از پتانسیل امیرکبیر در آن ۳ سال و اندی صدارت، مصروف فرهنگسازی و آماده‌سازی بسترهای لازم برای آینده شد. امیرکبیر در کنار مبارزه با برخی از ناهنجاری‌های فرهنگی که مانع نوسازی بود، به انتشار روزنامه «وقایع اتفاقیه» و ترجمه جراید ممالک مترقی نیز همت گماشت. در این جراید به بررسی مجالس اروپا، رویدادهای سیاسی آن قاره، نحوه انتخابات نمایندگان مردم و... پرداخت. خلاصه این عملکردها به نظر می‌رسد در جهت ارتقای آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی مردم عمل می‌کرد و تلنگری محسوب می‌شد که همه از حقوق خود در آن محیط استبدادی آگاه شوند. تجربه مرگ امیر بعدها در باور نوخواهان تأثیر شگرفی گذاشت. بدین معنی که به آنها آموخت بدون تغییر اساسی در شیوه حکومتداری و مشخصاً بدون قانون مدونی که از قدرت شاه کاسته و به نقش مردم و فرهیختگان بیفزاید و بدون عدالت‌خانه و پارلمان و قانون اساسی و آزادی و تنها در سایه استبداد منور نمی‌توان «نوسازی» حقیقی را در جامعه ایران پایه‌ریزی کرد و به قرن‌ها عقب‌ماندگی و بی‌مسؤولیتی دولت‌ها در قبال نان، فرهنگ و رفاه و استقلال مردم ایران پایان داد.

* پژوهشگر تاریخ معاصر

پی‌نوشت:

۱- نگاه کنید به: حائری، عبدالهادی، نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران با دورویه بورژوازی غرب، ص ۳۰۸

۲- ورهرام، غلامرضا، تاریخ سیاسی و سازمان‌های اجتماعی عصر قاجار، انتشارات معین، ۱۳۶۹، ص ۱۶۶

۳- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران، خوارزمی، ۱۳۴۸، ص ۲۲۱ و ۲۲۲

۴- همان

۵- گوبینو، کنت، سه سال در آسیا، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، قطره، ۱۳۸۲، ص ۱۷۹

۶- بنگرید به: توحیدی چافی، محمد، قهوه قجری، آسیب‌شناسی رقابت‌های رجال عصر قاجار، انتشارات باز، ۱۳۸۷، ص ۲۰۹ تا ۲۳۵

۷- http: //cgie,org.ir/fa/news/25035

۸- حکیمی، محمود، داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱۶۱ و ۱۵۹

۹- هاشمی‌رفسنجانی، اکبر، امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۱۱۹

۱۰- توحیدی چافی، محمد، همان، ص ۱۸۰

۱۱- رابرت، واتسن، تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸، ترجمه وحید مازندرانی، بی‌تا، انتشارات سخن.

منبع: برهان

اشاره

آخرین انتخاب شاه، قبل از فرار

من در خدمتم اعلیحضرت

در روزهایی هستیم که سالروز فرار شاه نزدیک است. شاه در دی‌ماه ۵۷ آخرین تیر ترکش آمریکایی‌ها را برای نخست‌وزیری انتخاب می‌کند. شاه از «بختیار» دعوت می‌کند که نخست‌وزیری را قبول کند. شاپور بختیار درباره چگونگی دعوتش به کاخ نیاوران توسط شاه، در مصاحبه با «طرح تاریخ شفاهی» (دانشگاه هاروارد) می‌گوید:

«سپهبد عبدالعلی بدره‌ای فرمانده گارد شاهنشاهی از طرف دفتر مخصوص دربار به من تلفن کرد که شما لباس‌های‌تان را بپوشید و امشب تشریف بیاورید به کاخ. او گفت بنده خودم می‌آیم و با اتومبیل خودم شما را به کاخ می‌برم. من به ایشان گفتم که همیشه حاضر هستم و این وصیتی است که مصدق کرده که ما خودمان از شاه وقت نخواهیم ولی اگر احضارمان کردند برویم. اگر شاه مملکت بر طبق قانون می‌خواهد با افراد مملکت تماس بگیرد و مشورت کند، باید بتوانیم آزادانه برویم. البته راجع به رفتن اجازه از کسی هم نگرفتم».

«اردشیر زاهدی» در کتاب «۲۵ سال در کنار شاه» درباره چگونگی انتخاب شاپور بختیار نوشت: «مقدم رئیس ساواک وقتی از همه ناامید شد با راهنمایی بعضی از سران جبهه ملی و لیبرال‌ها به سراغ شاپور بختیار از اقوام ثریا اسفندیاری همسر دوم اعلیحضرت و پسرعموی «تیمور بختیار» رفت. رجال ملی به تیمسار «مقدم» گفته بودند که خودشان جرأت قبول مسؤولیت نخست‌وزیری را ندارند اما در برابر نخست‌وزیری شاپور بختیار سکوت کردند و به او این فرصت را دادند تا تلاش خود را برای آرام کردن اوضاع به کار ببندد». شاه در این ملاقات به بختیار گفت: «ساواک و ارتشی‌ها و دوستان شما در جبهه ملی گفته‌اند که شما (بختیار) آدم خیلی رک و یکدنده‌ای هستید!» اردشیر زاهدی در ادامه درباره چگونگی دعوت از شاپور بختیار برای نخست‌وزیری در خاطرات خود نوشت: «آخرین تیر ترکش رژیم شلیک شد و به بختیار تلفن کردند که بیا و پست نخست‌وزیری را تحویل بگیر. وقتی سپهبد مقدم به بختیار تلفن زد، بختیار با جوانمردی پیشنهاد ملاقات با شاه را قبول کرد». پس از پایان مذاکرات شاه و بختیار در کاخ نیاوران سخنگوی دربار هم اعلام کرد که روز شنبه ۹ دی شاپور بختیار به عنوان نخست‌وزیر معرفی خواهد شد. بختیار در کتاب «یکرنگی» به شرح دیدارش با شاه پرداخته است. او بعد از ملاقات با «فرح» و مقدم(رئیس ساواک) به همراه مقدم به دیدار شاه رفت. وی در باره این دیدار می‌نویسد: «وقتی که شاه به او تکلیف تشکیل کابینه را کرد گفت: من در خدمت اعلیحضرتم. ولی لازم است مساله را با دقت بیشتر بررسی کنم. از طرفی شرایطی که فضای موجود تحمیل کرده مطرح است و از طرف دیگر اعتقادات شخصی من درباره دولت. اگر قرار باشد که از کار من نتیجه‌ای حاصل شود، این واقعیت‌ها باید باهم آشتی‌پذیر باشند. به علاوه باید در فکر پیدا کردن همکارانی باشم. در این دوران تعداد افراد شریفی که مورد احترام و اعتماد مردم باشند زیاد نیست. محتمل است ناگزیر شوم از کسانی که چندان شهرتی ندارند ولی لااقل آلوده به مسائل مشکوک نیستند دعوت به همکاری کنم.

شاه: بله متوجه‌ام اما وقت تنگ است!

بختیار: من از اعلیحضرت تقاضای ۱۰ روز فرصت دارم.

شاه: زیاد است.

بختیار: تصور نمی‌کنم از این سریع‌تر ممکن باشد، در هر حال من نهایت کوشش را می‌کنم.

شاه: حال «ازهاری» خوب نیست. اگر قصد سفر دارد به او گذرنامه بدهید!

بختیار: من که هنوز اختیاراتی ندارم.

شاه: نخست‌وزیری وجود ندارد. دیگران هم همه نظامی‌اند. قبول می‌کنید که دستورات را تلفنی صادر کنید؟ من هم از این طرف دستور لازم را می‌دهم که پرونده مسائلی که فوریت دارد در اختیار شما گذاشته شود و مطالب با شما مورد شور قرار گیرد».

بختیار در ادامه خاطراتش از شتابزدگی شاه خبر می‌دهد به صورتی که یک ساعت و نیم بعد شاه تلفنی با بختیار تلفنی تماس می‌گیرد و می‌گوید: کابینه‌تان را چه روزی می‌توانید معرفی کنید تا من آن روز را در تقویم در نظر بگیرم؟

بختیار: اعلیحضرت من قبل از ۱۰ روز نمی‌توانم تاریخی معین کنم، عملاً غیرممکن است.

شاه: بسیار خوب کی می‌آیید شرایط‌تان را برای تشکیل دولت توضیح دهید؟

بختیار: فردا.

شاپور بختیار پس از دیدار با شاه بلافاصله در پی تمهید شرایط خود برای قبول نخست‌وزیری شد.

منبع: روزشمار انقلاب اسلامی
دفتر ادبیات انقلاب اسلامی